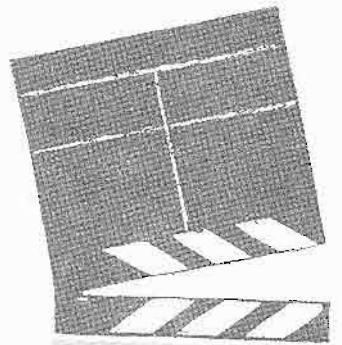


چارلی چاپلین، بیگانه و برادر

نوشته مارسل اومس



«ولگرد کوچک»
چارلی چاپلین،
بیگانه‌ای که به درون
همه رسوخ می‌کند.

اخلاقی باشند و بیش از تمامی کرده زمین ارزش دارند، روشنی می‌بخشد.»

در همان سال ۱۹۲۷، چاپلین سیرک را ساخت. در این فیلم دلکها، زنان اسب سوار، جانوران وحشی، یک تردست و یک بندباز بازی می‌کردند و او نشان داد که تا چه حد به سنتهای سیرک مدیون است و به شیرینکاریها، بازیهای کلاسیک و رسوم سیرک ادای دین کرده است. چارلی، ولگردی که از دست پلیس فرار می‌کند، در بالاترین نقطه چادر سیرک پناه می‌گیرد، نمایش را به هم می‌زند، و به دایره جادویی سیرک پا می‌گذارد.

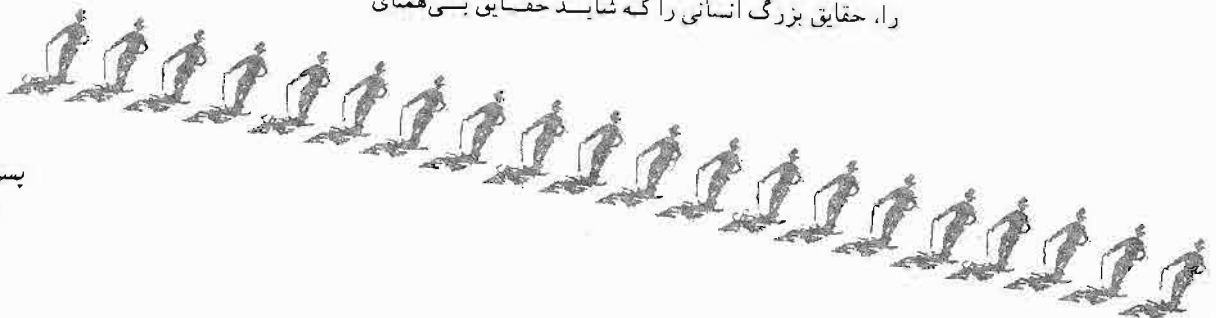
سیرک مسأله چاپلین را به طور خلاصه نشان می‌دهد. قهرمان می‌کوشد که از سرنوشتش بگریزد، اما در نمایشی گرفتار می‌شود که او را به شهرت می‌رساند. بعد وقتی می‌خواهد از نمایشی که او را از خود بیگانه می‌کند بگریزد ناگزیر می‌شود که تن در دهد. دیالکتیک ماهرانه جذب و دفع شخصیت چارلی ولگرد را ساخته است. او هر چند که ظاهراً از عادیترین مردم است در واقع غریبه است. طرد شده است، آواره‌ای است که در به در دنبال محبت می‌گردد، ولگردی است که محکوم به گدایی همیشگی است.

مردم تا حدی به این دلیل به چاپلین وفادار بودند که او را به همان شکلی که بود می‌پذیرفتند و خود را در وضعیت او قرار می‌دادند و تا حدی به این دلیل که همان احساس ناخوشایند به آنان دست می‌داد که ما معمولاً در قبال آن جنبه از وجود خود که قبولش نداریم احساس می‌کنیم. سوررئالیستهایی که دست دوستی به سوی چاپلین دراز کرده بودند بعدها به شدت به «احساساتی» بودنش حمله کردند.

چارلی چاپلین، که امسال صدمین سال تولدش است، از محبوبترین چهره‌های جهان بود که در همه جا انبوه جمعیت با شادمانی از او استقبال می‌کردند. با این حال سوءظن، بیزاری و حتی نفرت نیز برانگیخته است.

در این واکنشهای بسیار متفاوت تضاد گنج‌کننده‌ای وجود دارد، و می‌توان گفت که هیچ یک از این دو نظر کاملاً بعور یا کاملاً بی‌مورد نیست. شاید سرنوشت همه دلکهای پزیرگ آن است که هم تجسم دلک سفیدچهره (پهلوان پنبه) و هم پهلوان باشند، و وقتی که جامه لودگی‌شان را کنار می‌گذارند، بنا به خلق و خوی زمانه برانگیخته‌نده عشق یا نفرت باشند، گویی که می‌کوشند تمامیت وجود خود و ما را به عنوان موجودات بشری نشان دهند.

این گونه سوءتفاهم اساسی در ۱۹۲۷ بروز کرد: وقتی که چاپلین مورد حمله مطبوعات بازاری و بخش وسیعی از افکار عمومی قرار گرفت، سوررئالیستها در اعلامیه‌ای با عنوان دستها از عشق کوتاه! در برابر خشم عیجویان از او دفاع کردند. این متن، که احتمالاً بیشتر آن را لوئی آراگون نوشته است، حاوی نکاتی است که از ایمان به اسطوره چاپلین حکایت می‌کند: «مطیع فرمان عشق است، او همواره مطیع فرمان عشق بوده است، همه زندگی‌اش، همه فیلمهایش این را یکدل و یکزبان فریاد می‌زنند.» و با این جملات پایان می‌پذیرد: «ناگهان به جایگاه نبوغ در این جهان پی می‌بریم. نبوغ انسان را در جنگ خود می‌گیرد، او را به نمادی قابل درک و به طعمه جانوران واقعی مبدل می‌کنند. نابغه آن حقیقت اخلاقی را به جهانیان می‌گوید که حماقت عام بر آن پرده ابهام می‌افکند و می‌کوشد سرکوبش کند. پس درود بر آن مردی که بر صحنه بهناور غرب، در آن سوی افق، آنجا که خورشیدها یک به یک غروب می‌کنند، امروز سایه‌های شما را، حقایق بزرگ انسانی را که شاید حقایق بی‌همانی

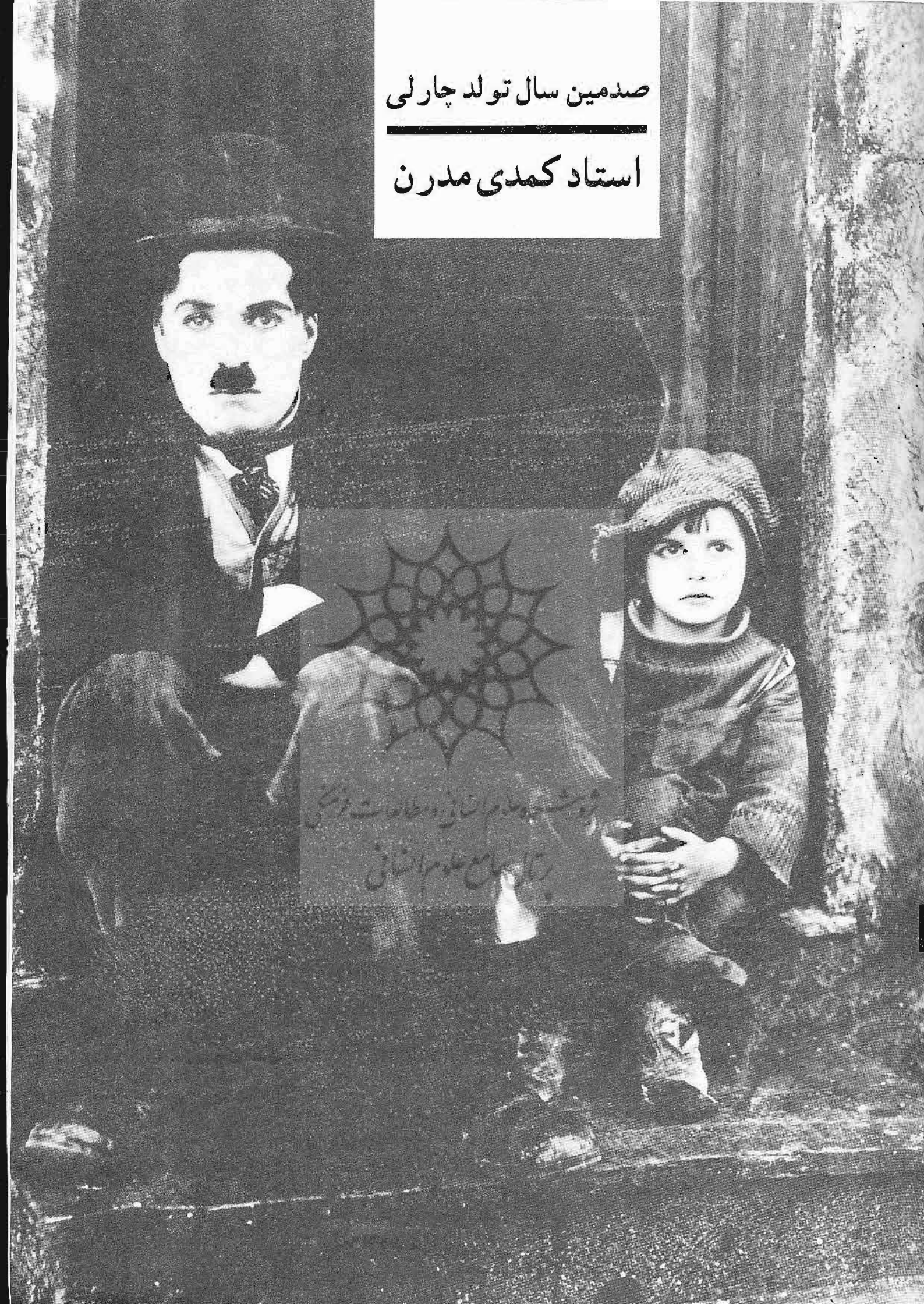


پسریچه (۱۹۲۱)، در این فیلم
چارلی حامی سیرک
بی‌سرپرستی است.

صدمین سال تولد چارلی

استاد کمدی مدرن

پیشرو مدرنیسم و طنز اجتماعی
چارلی چاپلین





در ۱۹۱۴ وقتی به کار سینما وارد شد نخست نقشهای کوچکی به عهده می گرفت. شخصیت نمایشی وی را در آن موقع کسی به خاطر ندارد. او راه خود را طی می کرد و سعی می کرد که سبک خاص خویش را بیابد. پس از یک دوره طولانی بدیهه سازی که در آنها نقش تجاوزهان و انتقامجویان را بازی می کرد به نقش دلچک بدخلقی روی آورد که لباسهای ژنده می پوشید و این همان نقشی بود که قبلاً در لندن نیز به عهده گرفته بود. او خود به یاد می آورد «بالاخره به فکر انگلیسیهایی افتادم که بارها دیده بودم، سیبل باریک سیاه، عصای خیزرانی، نیمتنه تنگ. تصمیم گرفتم خودم را به شکل آنها در بیاورم.»

حالت اردک وار معروف چاپلین تا حدودی مدیون لیتل تیج دلچک غول پیکر و پا پهن تالار موسیقی انگلیسی، و مهر پیر و میخواره ای بود که چاپلین در زمان کودکیش دیده بود؛ کمدینهای دیگری از گروه کسانو، مثل والتر گروز و فرد کیچن نیز در شکل گیری این شخصیت در چاپلین مؤثر بوده اند.

به هر حال منبع الهام چاپلین هر چه باشد، این شخصیت منززل و مردود تصویر ولگرد تنهایی را خلق کرد که چاپلین

لوئیس بونوئل به این دلیل که چاپلین اجازه داده است «به دست روشنفکران سراسر جهان فلج شود» و «سعی کرده است که با احساسات آبکی بیمایه ما را به گریه وادارد» سرزنش کرد. این گونه عواطف، تناقضات و تضادهای قدرت احساسهایی را نشان می دهد که چاپلین برانگیخته است.

«مردک»

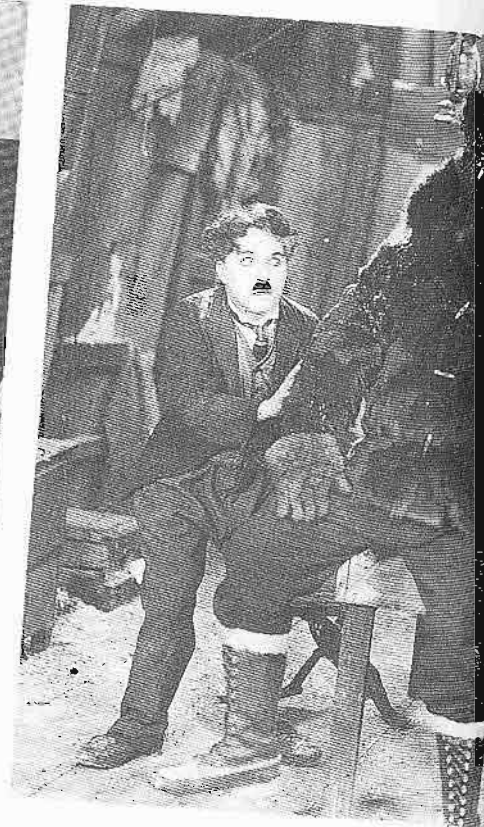
چارلز چاپلین نخستین بار در ۱۹۱۱ به همراهی گروه موسیقی فردکارنو به ایالات متحده سفر کرد. سال بعد به آنجا بازگشت و در نمایشهای وودویل (سرگرمیهای سبک) که موفقیت روزافزونشان تا حدود زیادی مدیون سننهای تالارهای موسیقی به انگلیسی بود شرکت جست. به زودی به خاطر چند طرح کلاسیک که بعدها آنها را در سینما نیز به کار برد شهرتی به دست آورد. از این طرحها شبی در یک کلوب لندن و شبی در یک تالار موسیقی انگلیسی در مورد شخصیت مردی دایم الخمر و بدخو بود و بسته به واکنش تماشاگران ماجراهای آن مدام تغییر می کرد.

از چپ به راست:

ژانر (۱۹۲۳)، محکوم فراری به لباس کنیش در می آید.

جویندگان طلا (۱۹۲۵)، جارلی در جستجوی طلا به آلاسکا می رود، از توفان برف به کلبه پلک لارسون (سمت راست) پناه می برد. بیگ جیم ماکی (وسط)، یکی از جویندگانی که به طلا دست یافته است، نیز وارد کلبه می شود.

سیرک (۱۹۲۷)، بلاهایی که به سر جارلی می آید یا استقبال گرم تماشاگران روبرو می شود.



مارسل او مس، فرانسوی، استاد و مورخ سینماست و چندین اثر منتشر شده دارد. آخرین اثرش در بارهٔ آلن رنه، گرگردان فرانسوی است (۱۹۸۸).

شرکت در جنبش پشتیبانی از دخالت ایالات متحده در جنگ جهانی اول به نفع متفقین آغاز این گونه فعالیت وی بود. پیوند، فیلمی کوتاه و تبلیغاتی که چندان هم موفق نبود، و شاهکارش دوش فنگ، که هر دو در سال ۱۹۱۸ ساخته شده بودند، سهمی بود که در تلاش برای بسیج مردم ادا کرده بود، اما از آن مهمتر این فیلمها نوعی محکوم کردن حماقت جنگ بود.

چاپلین در این فیلمها شخصیتی را که صرفاً قیافه‌اش نیز تهدیدی برای نظم مستقر محسوب می‌شد منزه تر کرد. رفته رفته به «بیگانه» ای مبدل می‌شد، به همان مفهومی که آلبر کامو در اسطورهٔ سیزیف (۱۹۴۲) تعریف کرده است: «بیگانگی به درون می‌خزد؛ درک آنکه جهان انبوه است، احساسی آنکه سنگ تا چه حد بیگانه و غیر قابل تبدیل به ماست، طبیعت با چشمانداز با چه شدتی ما را نفی می‌کنند... انسان نیز غیر انسانی می‌شود. در لحظات خاص روشن بینی، جنبهٔ ماشینی حرکاتشان، پاتومیم بی معنایشان، هر چه را که در پیرامونشان است احمقانه جلوه می‌دهد.»

هرگز آن را تغییر نداد، حتی وقتی که این شخصیت از لحاظ انساندوستی، هوشمندی و دامنهٔ عواطف رشد یافت. همچنانکه الی فور منتقد در ۱۹۲۲ دربارهٔ چاپلین گفته است: «این مرد مست از هشیاری، بر قلعه‌های نومیدی می‌رقصد. هریک از پاهایش، این همه دردناک و این همه مضحک، یکی از دو قطب روح است. یکی دانش نام دارد و دیگری شور اشتیاق. با هر جست از یکی به دیگری آن کانون جاذبهٔ روح را جستجو می‌کند که ما به محض آنکه آن را می‌یابیم فوراً دوباره از دست می‌دهیم.»

کاوش چاپلین هرگز پایان نیافت، ولو آنکه گاه جهت آن پرشورترین طرفدارانش را نیز دلسرد کرد. او که خاطرهٔ روح مادری ددمنی مزاج و پدری الکلی، که یک بار او را در خیابان به جا نیاورده بود، رهایش نمی‌کرد، تمام عشقی را که از او دریغ شده بود در وجود آفریدهٔ خویش می‌ریخت.

چارلی بیگانه

گذشته از بازی در ملودرامهایی که وسیلهٔ اصلی ارتباطش با مردم بود چاپلین همواره شاهد فعال و مبارز زمانهٔ خود بود؛





خانمها در میانه آشوب و غوغا به جان هم افتاده‌اند، دختر زیبا را برای مدت بسیار کوتاهی از آن خود می‌کند (ماجرای، ۱۹۱۷).

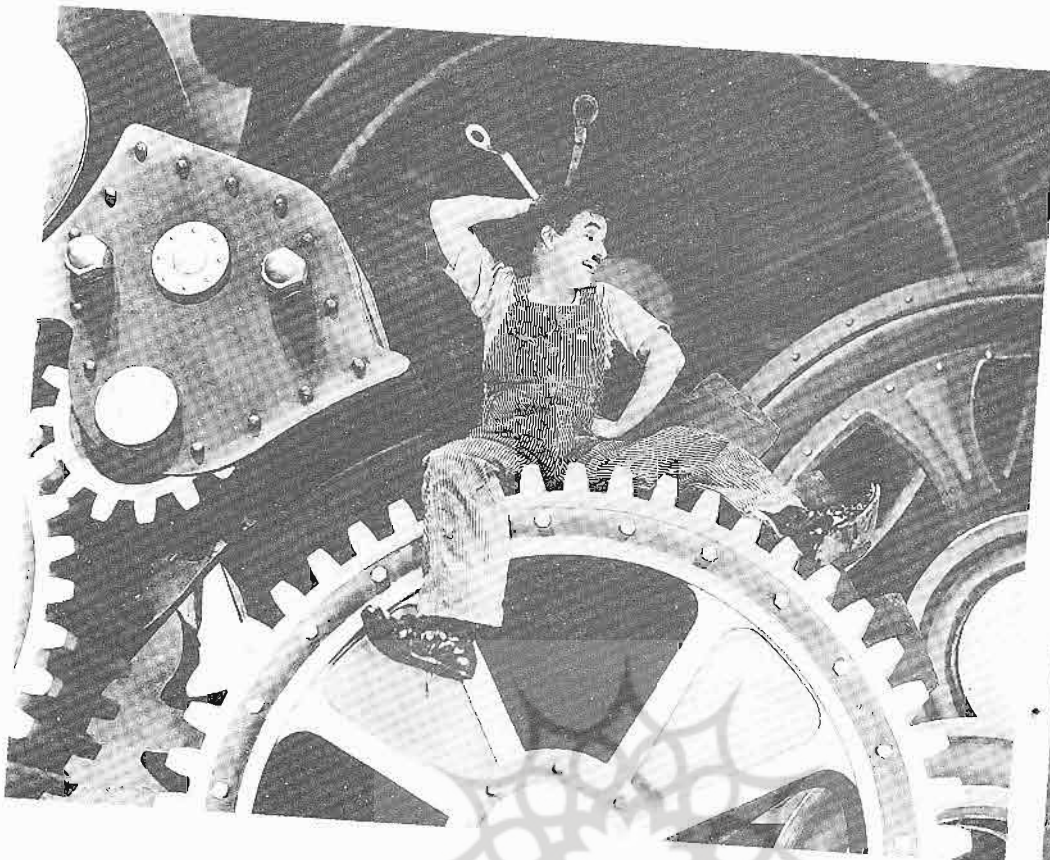
چاپلین، پس از آنکه در روشنائیهای شهر (۱۹۳۱) دورویی سرمایه‌داری را محکوم می‌کنند، در عصر جدید (۱۹۳۶) به از خود بیگانگی و فقدان خلاقیت ناشی از «حرکات مکانیکی» تولید انبوه حمله می‌کند. گریزی عاشقانه که در آن چارلی و دختر بی‌سرپرست کلیه خرابه‌ای را خانه خود می‌کنند، روایتی غریب اما تکان‌دهنده و گیرا از افسانه عصر طلایی است که نمی‌تواند چشمان ما را به روی این واقعیت ببندد که حتی این رؤیا نیز با ما بیگانه شده است.

وصیت نامه هنرمند

با ظهور نازیسم این رؤیا به کابوسی تبدیل می‌شود. دیکتاتور بزرگ (۱۹۴۰)، نخستین فیلم ناطق چاپلین، هجو هیتلر است (هیتلر و چاپلین هر دو در یک ماه متولد شده بودند) و در آن یک سلمانی یهودی با پیشوا اشتباه گرفته می‌شود. اسطوره دلچک پاسخ شاعرانه این بندباز به ارزشهای جهانی است که متخاصم، بی‌اعتنا و پسوج است. چاپلین

چارلی کافی است که در یک محل چشمه معدنی که برای معالجه به آنجا رفته است، از همان صحنه اول مست ظاهر شود تا یک دنیا شرارتهای پنهانی، شایعات بی‌شرمانه و موعظه‌های پرهیزکارانه میدان پیدا کند (معالجه، ۱۹۱۷)؛ چارلی محکومی فراری است، لباسهای کشیشی را می‌دزدد و تغییر لباس می‌دهد، سپس انواع رباکاریها از پرده بیرون می‌افتد (زائر، ۱۹۲۳)؛ چارلی همه فن حریف در مسافره سمساری برای آنکه قیمت ساعتی را تعیین کند قطعات آن را کاملاً پیاده می‌کند و به کسلی از بین می‌برد (سمساری، ۱۹۱۶)؛ در حال فرار با زنی برخورد می‌کند و دختر جوان زیبایش را از غرق شدن نجات می‌دهد. صبح روز بعد از خواب بیدار می‌شود و ماجرای کمدی مبتنی بر عوضی گرفتن که در آن هر چیزی چیز دیگری را القاسمی کند رخ می‌دهد و چارلی تصور می‌کند که پیزامایی که به او داده‌اند او نیفورم زندان و میله‌های تخت آهنی‌اش میله‌های سلولش است. اندکی بعد با آب سودا خواستگار سیلوی و مفرور دختر زیبا را خیس می‌کند و در پایان صحنه‌ای پر آشوب که در آن

از جب به راست:
عصر جدید (۱۹۳۶)؛ چارلی گرفتار عصر ماشین شده است.
دیکتاتور بزرگ (۱۹۴۰)؛ «اگر از وقایع دهشتناک اردو گاهها خبر داشتیم، نمی‌توانستیم دیکتاتور بزرگ را بسازم. نمی‌توانستیم چون آدمکنشی نازیها را مسخره کنیم.»
لایم لایت (۱۹۵۲)؛ کالورو هنرمند بپر و نومید تئاتر که زمانی ستاره منهوری بوده است.



برادر آشنا و در عین حال آشوب‌انگیزی که در عکسهای خود می‌بینیم، نیز همان احساس پوچی را به انسان القا می‌کند.» در صحنه معروفی در فیلم جویندگان طلا (۱۹۲۵)، چارلی در آستانهٔ سال نو در کابین خود تنها مانده است؛ دختری که چارلی عاشقش شده از صرف ناهار با او خودداری کرده است، و چارلی با نوعی مرگ روبه‌رو می‌شود. در شبی که بقیهٔ مردم دنیا در حال خنده و جشن و سرورند، بیگانهٔ تنها دو قرص نان را به چنگال می‌زند و آنها را به رقصی مینیاتوری وا می‌دارد.

چارلز چاپلین در آستانهٔ سال نو ۱۹۷۷ در گرماگرم جشن و سرور مرد، آدم وسوسه می‌شود که برای این آخرین خروجش از صحنه فیلمنامه‌ای بنویسد... در شبی پر برف باد در میان در و پنجره‌های چوبی کلبه‌ای در لبهٔ پرتگاه زوزه می‌کشد، بر همه چیز گرد فراموشی نشسته است. آخرین هیزم خاکستر می‌شود. چارلی خودش را در کفنش می‌پیچد، شانه‌ای تکان می‌دهد، پاشنه‌هایش را به زمین می‌کوبد و با حرکات سنگین اردک‌وارش جهان را بدرود می‌گوید.

مهارتهای سیرک را به طور کامل با سینما انطباق داده است. ولگرد کوچکش شخصیتی ضد نهاد، و کاریکاتور آدمهای شیک‌پوش است؛ فقرش آن سوی سکهٔ موفقیت اجتماعی است. اما وصیت‌نامهٔ چاپلین لایم لایت اوست که در ۱۹۵۲ ساخته شد؛ برخلاف گفتهٔ منتقدان این فیلم را نمی‌توان چندان به حساب زندگینامه‌اش گذاشت، بلکه در واقع تعمقی آرام و گویا دربارهٔ موضوع خاستگاهها است.

ماجرای این فیلم، که قهرمانش کالوروم چارلی است و هم نیست، در محلاتی می‌گذرد که چاپلین در آنها بزرگ شده است و زمان آن نیز مربوط به دورهٔ آغاز کار سینمایی وی است و تعدادی از اعضای خانوادهٔ چاپلین نیز در آن شرکت دارند. اما لایم لایت با وجود این همه اشارات دربارهٔ زندگی خود چاپلین، بسیار بیش از یک زندگینامه است. شاید بهترین تعریفی که از این نگاه حسرتبار در آینده برچین و چروکهایی که چهرهٔ جوان را پوشانده است، می‌توان ارائه داد، تصویر هنرمند در مقام یک «شومن» باشد. باز دیگر گفته‌های کامو در اسطوره سیزیف به یادمان می‌آید: «بیگانه‌ای که در لحظاتی خاص در آینه به ملاقاتمان می‌آید،